

http://www.bbc.co.uk/persian/arts/2012/03/120322_l51_great_persians_zoroaster_bio.shtml

آقای صبا! از ویکی پدیا یادداشتنامه آزاد که وسیله همفکران تان نوشته شده کاپی نموده بدون اینکه منبع و ماخذ را تذکر بدهید، خود بگوید که به این عملکرد زشت چه اسمی میگذارید؟؟؟

اینهم منبع اصلی کاپی صادق صبا

زرتشت از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

باز هم صادق صبا دست گل دیگری در بی بی سی به آب داغ



جناب آقای صادق صبا فرورفته در افکار پوچ و عقده مندانه ، نمیدانم با کدام زبان باتو حرف زد زیرا نه به تفکر دیگران حرمت میگذاری و نه خود سواد کافی تحقیقی و پژوهشی داری و به قول معروف بدون خودت همه سفسطه میخوانند. متأسفانه تحقیقت را نمیپذیرید و بحث باشما و همفکران تان به مفهوم مشت کوبیدن در هوا است. باز هم در یک نبشته تازه در ستون گزیده های تارنمایی بی بی سی فارسی، بدون نام نویسنده و یا پز و هشگر و تهیه کننده ، عقده مندانه از سوال های من به معرفی زرتشت پرداخته و در مقابل آفتاب انگشت گرفته اید. و به زبان ساده باز هم کاسه مسی و قاشق فلزی و آتش داغ را عرضه کرده اید. و در دل زیر بغلی می نوازید که مسوولین سرویس جهانی بی بی سی پارسی نمیدانند و توسوار مرکب مراد هستی و ممکن در خلوت قسم خورده باشی که همه رامات میکنی و خود را چیز فهم جامیزنی . بی خبر از اینکه این راه که تو میروی به قول خود تان به کوچه علی چپ میرود.

آقای صبا من سنت شکنانه نمیخواهم نوشته تان را سطر به سطر پاسخ بدهم زیرا نه آن را خود نبشته اید و بلکه قسمتهای مهم اش را از ویکی پدیا به سرقت برده اید و از جانب دیگر در آن مقاله چیزی به درد بخور وجود ندارد که دل خوش نموده اید و میخواهید با این یاهو گوئی افتخارات دیگران را بخود تان نسبت بدهید . به گونه مثال دنیا معترف است که سید جمال الدین افغانی و از افغانستان بوده و شما دو پای را در یک کفش نموده لجاجت دارید که سید جمال الدین ایرانی است و بدون اینکه خم به ابرویا ورید و یا وجداناً خجالت بکشید . اگر بگویم که فردوسی ، مولانای بلخ ، علی سینای بلخی ، عبدالرحمن جامی ،

عطار، خواجه انصار... درکجا وکدام سطر اثرهای جاودانه خویش نان را نون، چشم را چیش، سرخ را قرمز، سیاه را مشکی، سپاس و تشکر را مرسی... گفته اند؟؟؟

آیا میدانید این زمامداران درکجا ها فرمان رانده اند؟؟؟ سلجوقیان، خوارزمشاهیان، محمود غزنوی، غوریان، تیموریان، بابریان، احمد شاه کبیر (ابدالی) ...

مسجد نوگنبد و آتشکده نوبهار درکجا وزرتشت از کدام سرزمین است؟؟؟

قابل توجه بی بی سی و صادق صبا

مسجد نه گنبد یا حج پیاده که درقریه (ده رازی) مربوط ولسوالی بلخ موقعیت دارد در نخست معبد بودایان بود و بعد از فتح اسلام از سوی فاتحین عرب این معبد به مسجد مسلمانان مبدل گردید. وضعیت کنونی این مسجد از لحاظ ایستادگی ستون ها و سقف نهایت درخطر بوده و ممکن آفات طبیعی بتواند با گذشت محدود زمان کلاً این مسجد را تخریب کند. این اولین مسجد اسلام در سطح منطقه می باشد که نخست مربوط خاندان برمکی ها بود و بعد از اینکه اسلام درخراسان دین مردم قبول شد گنبد های این مسجد کاملاً از بین رفته و تنها ستون های ریخته و شکسته ان باقی مانده است.

آتشکده نوبهار و نواسنگارامه دو ابده از جمله پنجاه و هشت ابده در بلخ بشمار میروند که در چهارصد متری دیوارهای بلخ قرار داشته و فعلاً تمام قسمت های این دو ابده از بین رفته و به توده خاک تبدیل شده اند. دقیقاً این دو محل آتشکده های زردشتیان و محل عبادت بودایی ها بود که در زمان کنشکا، پادشاه کوشانی ها در قرن اول میلادی بنا یافته بود. نو بهار یا نو بهارا که در شاهنامه فردوسی از آن زیاد یاد گردیده نه تنها در سرزمین کنونی ما از شهرت خوب برخوردار است بلکه در کشورهای چون چین، هند، نپال و ایران نیز مردم با نام این آتشکده ها آشنا هستند. آتشکده نو بهار بلخ هر روز در حال تخریب شدن است و از آن چیزی باقی نمانده، مردم قسمت های زیاد آن را به زمین زراعتی تبدیل کرده اند و حتی خشت های آن را سرقت کرده اند.

موقعیت افغانستان در تمدن جهانی

افغانستان یکی از اولین کانونهای تمدن در جهان محسوب می گردد. در آسیا قدیمترین کانون تمدن جهان بین ا لنهرین و سرزمین کلد است که تاریخ آن از پنج هزار سال قبل از میلاد شروع می شود و مبادی علم ریاضی و نجوم از آنجا است.

کانون دوم - تمدن کشور مصر را فریقا است که از سه هزار سال قبل از میلاد معلومات حکمت، ریاضی، طب و نجوم داشتند.

کانون سوم - سواحل شرقی مدیترانه و فلسطین است که در آن فینقی ها و بنی اسرا هیل از سه هزار تا دو هزار قبل از میلاد در بحر پیما، تجارت و صناعت نسا جی پیش قدم بودند.

کانون چهارم - کشور چین است که تاریخ آن سه هزار سال قبل از میلاد تخمین می شود. چین

دارای یک تمدن مستقل در صنایع نسا جی، نقاشی، سنگ تراشی، رنگسازی، کاغذ و بارت سازی و همچنان موسیقی، ادبیات و فلسفه بود.

کانون پنجم – فلات آریان و دوطرفه هند و کش (افغانستان) است. افغانستان از دوتاسه هزار سال قبل از میلاد دارای زراعت و آبیاری پیشرفته و شهرآباد و پرنفوس بود. طی هزار سال اول قبل از میلاد صنایع دستی، مسکوکات، طب، نجوم، نساجی و فلزکاری رواج داشت.

کانون ششم – کشور هند است که یکم هزار سال قبل از میلاد حکمت، فلسفه، منطق، ریاضی، طب و نجوم رشد قابل ملاحظه و تمدن مستقل داشتند که در دکن و سیلون نیز منتشر گردیده است.

کانون هفتم – در اروپا و دوشبه جزیره یونان و ایتالیا بود که از یک هزار سال قبل از میلاد کشور یونان اساس عظیمی برای علوم و فلسفه، طب، نجوم، ریاضی، هندسه... گذاشتند. همچنان روم قدیم پیرو علوم یونان بودند که مرکزناشر تمدن در قسمتی از جهان شدند.

یکی از مشخصات دوره تاریخی افغانستان این است که با بیشترین مدنیتهای تاریخی جهان آشناست. افغانستان هم با مدنیتهای سواحل مدیترانه آشنا و هم با مدنیتهای هند و چین داخل داد و ستد می بوده است. افغانستان سرزمینی است که از لحاظ تحقیقات تاریخ و باستان شناسی به کاری زیادی نیاز دارد تا آثار و معلومات کافی از تمدنهای گذشته را کشف نموده مورد مطالعه قرار دهند.

از مغاره قره کمرد را بیک ولایت سمنگان اسلحه چقماقی و سامانی استخوانی بدست آمده است که متعلق بمردم دوره عتیق حجراست که از این آلات برای شکار حیوانات و جمع آوری میوه و حبوبات مورد استفاده قرار می گرفت. یکی از مغاره های مهم افغانستان قدیم مغاره عظیم چهلستون در بامیان است. روی هم رفته میتوان گفت جامعه افغانستان از (20000) سال قبل از میلاد موجود بوده و مراحل مختلف تکامل را طی کرده از یک جامعه بدوی اشتراکی، طایفوی و مادرشاهی داخل و مراحل مختلف فلزات گردیده که در این وقت مسجای آلات سنگی را گرفت و تبر، دشنه، کار، بیل... ساختند. مالداران و انکشاف زراعت مقام مردم را بالا برد و تقدم زن بر مرد از بین رفت.

در سال (1965 م) دکترولوی و پری آمریکا در نتیجه حفاریات خود در آق کپرک در جنوب شهر مزار شریف و کنار دریای بلخ آثاری از قبیل آینه برنجی، انگشتر و دست بند، اسلحه های چقماقی، قیزه اسپ و نگین لاجورد انگشتر و غیره شواهد بدست آورد که متعلق به دوره جدید حجرازدوتاسه هزار سال (ق م) است. این محقق آمریکایی معتقد است که این آثار از عمق بیشتر زمین از یک دوره قدیم و زندگی انسانها بیشتر از بیست هزار سال (ق م) نمایندگی می کند. چنین آثار تاکنون از آسیای مرکزی و هندستان بدست نیامده است.

افغانستان در قدیم با سرزمین همسایه بود که بین فارس و هند قرار داشت و یونانی های قدیم آنرا آریا نامی خواندند. در فارس قدیم بنام (ایریا) یا (ایریانا) در سانسکریت (آریا و رته) یا (ورته) و در زنده بنام (آریایی و یجو) یاد می شد. آریانا قدیمترین نام افغانستان از عهد او ایستا هزار سال قبل از میلاد تا قرن پنجم میلادی در طول تاریخ و طی یکم هزار سال به این کشور را طلاق می شد. در او ایستا این نام به شکل آریانا ذکر گردیده. مفهوم آریانا به معنی کشور مردم مان (اعلی، نجیب زاده و آزاده) می باشد. چون که کلمه سانسکریت آ

ریا به مفهوم آزاده، نجیب و نجیب زاده می باشد، محترم، ممتاز و شریف معنا و تعبیر شده است. حد و آریا ناد رشرق به دریای سند. جنوب به بحر هند متصل و در شمال کوه های پاراپامیزوس سرحد آن بود. از غرب کرمان ویزد را شامل میگردید. کلمه آریانا برای اولین بار در کتاب (آراتسفن) در قرن سوم قبل از میلاد به شکل یونانی دیده میشود. داکتر عیسی بهنام) در مورد ساکنین اولیه این سرزمین می نویسد:

(اینها مردمان بودند که در حدود (2900 ق م) از سوی شمال به طرف دهانه رود هیرمند که در نتیجه شرایط بخصوصی برای شهرنشینی مناسب بود سرزیر شدند و سپس هزار سال بعد در زمانی که مسیر رود هیرمند تغییر یافت این مردم به طرف دره پنجاب مهاجرت کردند و در آنجا امپراطوری بزرگ موهنجودا روهرابه یا هارا پارا تشکیل دادند.)

آریانیان قدیم یا افغانستان امر و ز تاریخ چند هزار ساله پر از نشیب و فراز دارد. که این نماینگر حماسه آفرینی و دوران زندگی صلح آمیز در طی قرونهای متمادی بوده است. در افغانستان آثار قبل از تاریخ که مربوط به دوره سنگ صیقل و فلز است کشف گردیده است. در آنونزدیک مر وه آثار استعمال مس دیده شده که در آریانا یا افغانستان قبل از هجرت آریایی ها مدنیتی وجود داشت. در نادر علی، زرنج سیستان، نال جاله وان و مند یگک و دیگر مناطق آثار مشکوف گردیده که تاریخ آن به 7000 الی 8000 سال می رسد که این تعلق می گیرد به انسانهای که قبل از آریایی ها در افغانستان سکونت داشتند. در صحرای هزار سم که در شمال افغانستان و هند و کشمور قعیت دارد در مغاره های طبیعی آن آثار بود و باش انسانهای اولیه به مشاهد ر سیده است، همچنان در شمال آریانا آنظر ف دریای آمواسکلیت انسانی کشف گردیده که تاریخ آن به 100000 الی 150000 سال می رسد، شاید این اسکلیت

به انسانهای اندر ننتال تعلق داشته باشد، مورخین و باستان شناسان عقیده دارند که قبل از آمدن آریایی ها در آریانا سیاه پوستان زندگی داشتند که طرف هند و غرب آریانا فرار و در مدیا و پارس به نژاد سامیها مخلوط شده اند. در مورد وطن اصلی آریایی ها نظریاتی مختلف وجود دارد بعضی ها آریا نم واهیگوراسا حل بالیتیک برخی کناره های دریای سیاه و عده ای سواحل شرقی و شمال خزر می دانند. بعضی دانشمندان عقیده دارند که مسکن اصلی آریایی ها پامیر و سرچشمه دریای آمواکوس می باشد. آریایی ها در آغاز هجرت شان ابتدا به بخی یا بلخ کوچیدند. گو بیو عقید دارند که آریایی ها 4000 سال قبل از میلاد به بخی هجرت نموده اند، بعضی ها هجرت آنها را در بخی 3000 قبل از میلاد تخمین می نمایند. آریایی ها بعد از مدت طولی بنا بر تراکم نفوس و تنگ بودن چراگاه ها و عوامل طبیعی ویا د اثر

جنگهای قبیلوی مجبور به هجرت شده اند. آریایی ها از بخی به طرف جنوب افغانستان از راه هر یوا به اراکوزیا و بعد به سند هو هجرت نمودند. مورخین تاریخ هجرت آریایی ها را جانب سند هو (هند) 1200 - 1500 سال قبل از میلاد می دانند شاخه دیگر از آریایی ها جانب نیسا و از نیسا به هر یوا و از آنجا جانب غرب کشور به مدیا و پارس هجرت کرده اند که این شاخه آریایی ها با نژاد سامی مخلوط شده و تحت تاثیر مدنیته غیر آریایی درآمدند. در بین جانبا پد فرت موش کرد که در زمان شاهان بخی در پارس و ماد سلطنت ها وجود داشت اگر شاهان نیز وجود داشت محلی و کوچک بودند، اسم ماد و پارس تنها در کتیبه

های فاتحین سامی دیده می شود. در اوستا از این نامهای یاد نشده است. از این برمی آید که زردشت و مدنیت اوستایی به خاک آریانا و افغانستان امروز تعلق دارد و ادعاهای پارسیها (ایرانیها) کاملاً عاری از حقیقت تاریخی است. در اوستا از شانزده قطعه زمین در آریانا یا ذگردیده که این شانزده قطعه زمین در ساحه آریانا یا افغانستان فعلی شامل می باشد که در این شانزده قطعه زمین ماد و پارس شامل نیست. ایالات شاهنشاهی بختی آریانا قرار ذیل می باشد:

1 - آریانم واهیگو محل اصلی و اولی آریاییها.

2 - بختی (بلخ).

3 - سفید یانا (ثمرقند).

4 - مور و (حوزه مرغاب).

5 - نیسایا (میمنه).

6 - هریویا یا آریانا (حوزه هریرود و هرات).

7 - ویکره ته (کوفن، کابل).

8 - اوروا (کوهستانهای جنوب شرق غزنه).

9 - حننتا (گرگان).

10 - هراویتی (حوزه ارغنداب).

11 - هیتومینت (حوزه هلمند).

12 - داغاد (علاقه داغ بدخشان).

13 - کخره (غزنی).

14 - وار و نا.

15 - هپتاند و (دریای سند و پنجاب).

16 - رانگه (اراضی متصل سرچشمه سیحون).

اوستا از کوههاییکه در حد و آریانا موقعیت دارد. مانند کوه پار و پاهی زوس (هند و کش) که معنی

آن کوه بزرگ و پرواز عقاب میباشد کوه سپتی تا گوناگیری (سفید کوه) کوه تیر (تیرا) پورانا

(کوه پروان) و غیره نیز یاد نموده است.

حد و آریانا:

غرباً تا خلیج فارس.

شرقاً تا اقصای پنجاب.

شمالاً تا جلگه سیحون.

و جنوباً الی ریگستانهای بلوچستان تا بحر هند می رسد.

اسکندر نیز از شش ولایت بزرگ آریانا یاد می کند که عبارتند از ولایات:

1 - آریا (هرات)

2 - در انگیان (سیستان)

3 - مار گیانا (مر غاب)

4 - اراکوزیا (ار غنداب کند هار)

5 - گدروزیا (بلو چستان)

6 - بخدی (بلخ) .

امپراطوری آریانا در دوره سلطان محمود غزنوی از دریاچه اورال تا بحر هند و از عراق عجم تا رودخانه جمن و گنگا امتداد داشت . در زمان احمد شاه ابدالی نیز تا این حدود شامل بود . گو بینو عقیده دارد که دولت ماد آریایی خالص نبوده ، وی ما را ابتدا آریایی و بعد سامی می دانند و می گوید (مادها و پارسی ها از مد نیت کلدای اثر ها متأثر بوده خط میخی در زمان هخامنشی ها ، لباس و طرز معیشت آنها حجاری و طرز سیستم خانه سازی ، شهر سازی و آرایش موی به اثر ریهایی مانند . همچنان آریایی ها در هند نیز با سیاه پوستان آمیخته تحت تاثیر مد نیت آنها درآمدند و آهسته آهسته خصوصیات آریایی بودن خود را از دست می دهند . مورخین عقیده دارند که آریایی های اصل را باید در افغانستان جستجو کرد . مد نیت بخدی ما از مد نیت پارس و هند قدامت دارد زیرا مد نیت ویدی و استا از بخدی مرکز بزرگ آریانا سر چشمه گرفته است ،

مد نیت ویدی طرف هند و مد نیت استای جانب غرب راه پیموده است . آریایی ها قبل از مد نیت ویدی و استای کوچی و نیمه مدنی بودند و مذ هب شان پرستش عناصر طبیعی مانند آفتاب پرستی و غیره بود . آریایی ها خود را نجیب ، دلاور ، جنگجو و مهمان نواز می دانستند و معنی آریایی آن است که آریانا مسکن کسانی اند که نجیب و شریف است . آریایی ها پیشه کشا و رزی را شریف می خواندند از این رومفهوم شریف و نجیب را بخود گرفت .

دوسن مارتین از روی سر و دهای ویدی می نویسد :

(که نام آریا به گویندگان سر و دهای ویدی گفته می شود .) اگر این نظر را قبول کنیم پس آریانا معنی کشور سر و دها را می دهد .

در اوستان نام آریا به ایریا تبدیل شده است ، آریا و ایریا تغییرات لهجه وی بوده اما آریا قدامت دارد و

در سر و دهای ویدی که قبل از اوستان سر و ده شده در آن نام آریا دیده می شود .

در کتاب قدیم یونانی نیز آریا گفته شده است . این کتاب که در سال های اخیر بدست آمده است و در موزیم ملی کابل وجود داشت ، به دوره کنیشکا تعلق دارد نام آریانا در آن نیز دیده می شود .

در بخدی مهد گهواره آریایی ها بوده در آن دو مذ هب یاد و مد نیت ظهور نموده است . یکی مذ هب یا مد نیت ویدی و دیگری مد نیت اوستان از یک منبع یعنی بخدی یا باکتریا ، بلهیکا منشه گرفته است . جغرافیه اوستان و جغرافیه ویدایی است ، با هجرت آریایی ها جانب جنوب آریانا سر و دهای ویدی از بخدی به سند هو (هند) انتقال داده می شود . با سر و دهای ویدی دوره تاریخی افغانستان آغاز می گردد . سر و دها طور شفاهی سینه به سینه به نسلهای آینده نقل می گردد و بعد در چهار کتاب درج می گردد .

سر و د های ویدی و وضع زندگی مادی و مذهبی آریایی ها را بیان می کند .

چهار کتاب ویدی عبارتند از :

- ریگ ویدی

- سام وید

- اتها وید

- وِجور وید .

یکی از سلاطین دولت مقتدر و تمدن تاریخ کشور ما که از حیث تمدن و غنای فرهنگی- اجتماعی و اقتصادی دی آن زمان یعنی از سال 40 میلادی تا 220 میلادی در شرق و قاره آسیا از پیشرفته ترین و تمدن ترین دین دوتها بشمار میرفت . دولت کوشانی یا سلاطین اقوام یوچی ها میباشند . زمانیکه کوشانیها در کشور ما بنای دولت مقتدرشان را گذاشتند اصلاً از قاره آمریکا در روی نقشه جهان خبری در دست نبود . کوشانیها که جز قبیله سیتی ها که اصلاً در کاشغرستان ساکن بودند و با کشور چین همسایگی داشتند - در حوزه های سیحون و شمال بحیره خزر و شمال بحیره سیاه زندگی داشتند .

کوشانیها بعد از عبور از رود جیحون با ختر را اشغال و بنای یک دولت مقتدر را در سرزمین ما گذاشتند . آنان با زندگی مادی و معنوی و فرهنگ ساکنان کشور ما مخلوط شده و ایالت های کشور ما را که بصورت ملوک الطوائفی اداره میشد - یکی نموده اساس یک دولت مقتدر را گذاشتند . اولین پادشاه کوشانیها (کجولا کد فرس) است که از هند و کش گدشته و دولت کابلستان را با نفوذ پارسیها از بین برد . کابلستان و کاپیسا را تار و دستند با ختر و سغد یا نه متصل ساخت . و در غرب تا ایالت پارتیا (خراسان کنونی) پیش رفت و آنرا تابع دولت مرکزی خویش گردانید . بدین ترتیب بعد از دولت یونانی باختری دولت سرتا سری افغانستان بار دیگر تشکیل گردید .

بعد از " کد فرس " یما کد فرس دوم پسرش هندوستان شمالی را تسخیر نمود و بعد از آن برای قرار داد روابط سیاسی اقتصادی نمایندگانی را بدربار " تراجان " امپراتوری رومی اعزام نمود . زیرا رومی ها سواحل آسیای مدیترانه یعنی انسجام راه تجارتي ابریشم را گرفته بودند . چون رومی ها مردمان پولدار و تجملی و مشتاق پارچه های ابریشمین چین و عطریات و ادویه هندوستان بودند . میتوانستند در مبادله این اشیا که راه ترانزیتی آن در دست افغانستان بود طلای بسیاری را در بازار های افغانستان سرا زیر نمایند . لذا یما کد فرس دوم خواست که بواسطه تسخیر کاشغرستان سررشته راه ابریشم را از انحصار دولت چین بیرون بکشد و همه امتیازات را از آن خود بسازد که متأسفانه با وجود جنگهای خونین با چین نتوانست به چنین مامول خویش موفق گردد . مقتدر ترین پادشاه کوشانی افغانستان کانیشکا است که بین سالهای 160 - 120 م در افغانستان سلطنت کرده است . و این شخص پایتخت را از شمال هندوکش بجنوب آن منتقل و شهر بگرام را پایتخت تابستانی و شهر پشاور را پایتخت زمستانی خود قرار داد و در شمال غرب دولت اشکانی را مغلوب کرده و در شمال شرق ترکستان چینی " کاشغر ، یار کند و ختن " را فتح و شهزادگانی چینی را گروگان گرفت . حدود قلمرو او بین دریای گنگاه و جیحون الی ایران میرسید . و آخرین شاه کوشانی " اسودا " است . 22 - 182 در هند از بین میرود . دولت کوشانی از این لحاظ در تاریخ باستان کشور ما دارای اهمیت و ارزش است موقوف افغانستان را در بین

جوامع متمدن متبازر میسازد. زیرا در این وقت کشور دارای تاسیسات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی بود. و تجارت و داد و ستد و عبور و مرود کاروان های ابریشم و عطریات و ادویه هندوستان از راه ابریشم در کشور ما در جریان بود. وجود کاریزها و تونل ها برای آبیاری، صنعت، داشتن لباسها بشکل امروز و تعدد دین و مذهب همه ثبوت انکار ناپذیر از مدنیت و ثقافت در کشور ما است.

مروری بر زنده گی زردشت

یکی از شخصیت های معروف تاریخ کشور ما زردشت و یازردشترا حکیم فرزانه و مذهبی بلخ باستان است که در شرق و غرب جهان قدیم معروف بود. بسکه شخصیت برانده داشت. از روزگاران باستان میان اقوام مختلف ایرانیها - هند یونانیها - و رومیها مشهور بود که برای وی داستانها و افسانه های گوناگون را نسبت میدهند بزرگترین کارنامه زردشت در تحولات فکری - اجتماعی - ادبی و لسانی قبایل آریایی هادر دوره یا عصر (ویدی) و (اوستایی) اصلاحات اجتماعی و مذهبی وی و بود جو آوردن کتاب (اوستا) وی میباشد که محققان و مورخان برای روشن ساختن قدمت تاریخ کهن و باستانی کشور ما از آن استفاده مینمایند.

بلخ و کاپیسا و کندهار از زمانه های باستان دارای دانشمندان و شعرا بوده اند که در آنوقت آنانرا (ریشی) یاد مینمودند که وظایف ایشانرا علاوه از شعرگویی و سرود خوانی رهبری و رهنمائی و اصلاح حال و احوال مردمان نیز بوده است. مسلمان زردشت هم آخرین این (ریشی) ها بوده که در بلخ در عصر گشتا سپه از شاهان دودمان اسپه های بلخی مقارن یکپزار قبل از میلاد میزیسته اند. بعد از آنکه زردشت در دربار گشتا سپه به پادشاه بلخ معروف شد با این خانواده در حالیکه پدران و جداد زردشت هم از اشراف و سرداران محلی بود و دارای گله های زیادی گوسفند - شتر و اسب بودند بنای خویشی را میگزارد و از ایشان زن میگرد.

زردشت در تمام متون و در (گاتا) قدیمترین مجموعه سخنان او بصفت (سفید تمان) یعنی (سفید نژاد) و (سفید دامن) که به اصطلاح آنرا پاکدامن و پارسا میتوان ترجمه کرد خوانده شده که این امر صبغه و اصالت آریایی بودن و حیثیت خانوادگی آنرا در جامعه آن روزی نشان میدهد. از ریشمندی و برانندگی زردشت در بود جو آوردن کتاب مشهورش (اوستا) میباشد. زیرا برای بار اول در تاریخ نهضت های فکری تاریخ کهن و باستانی کشور ما زردشت اولین شخصیت است که آهین یکتا پرستی و یا (مز دینا) را در بلخ بمیان آورد. با وجودیکه مردم به ارباب انواع و خدایان متعدد ایمان داشتند. کتاب (اوستا) یگانه ماخذ معتبر روزگاران قدیم تاریخ کهن کشور ما است که بعد از آن مجموعه کتاب (ویدی) را دو مین کتاب آریاییها میتوان خواند که آن حاوی پنج حصه یا قسمت میباشد که عبارتند از:

یسنا

و یسپرد

و نذیاد

یشت

- خورده اوستا .

برخی قسمتهای این کتاب (اوستا) منظوم و متباقی آن منثور است . این کتاب حاوی گفتار - کردار - اندازه معلومات فزیک و جغرافیای - افکار فلسفی - اخلاقی و ادبی میباشد . بدینسان کتاب اوستای زردشت برای محققان و مورخین در جهت روشن ساختن مدنیت و تمدن قدیم کشور ما قابل قدر و ارزشمند و مایه افتخار است . اندیشه و وسعت نظر زردشت بحیث یک حکیم و دانشمند از اندام تا ایندم در جوامع انسانی طرفداران بیشمار دارد و اساس فکری آنرا سه گفتار ذیل تشکیل میدهد :

گفتار نیک

کردار نیک

پندار نیک

این سه نکته بنیادی اساس فکری ویرایشگر است . بحق که این دستور العمل اخلاقی و اجتماعی و انسانی وی در هر حال و هر زمان بحال انسانها صدق میکند و از همین سبب است که وی در تاریخ نهضتها فکر قدیم دارای جایگاه خاصی میباشد .

در حالیکه برخی ممالک دیگر در آنزمان بحالت توحش و نیمه متمدن حیات بسر می بردند و از ممالک متمدن امروزی چون انگلستان و آمریکا وجود نداشت که این امر خود ثبوتی بر پیشینه تمدن و قدامت آن در سرزمین ما بوده است .

افتخار آفرینان سرزمین خراسان قبلی و افغانستان کنونی

ابو مسلم خراسانی !

نام کودکی وی (بهزادان) که بعدا بنام ابومسلم عبدا لرحمن مشهور شد ، نام پدرش (بناد هر مزد) بود که قبلا از دین اسلام کیش زردشتی داشت و بعدا ز قبول دین اسلام نام خویشرا عثمان و تخلصشرا مسلم گذاشت . ابومسلم در سال (100 ق) در مروی خراسان تولد یافت علوم متداوله عصر را در زادگاهش تکمیل نموده و دارای زبان و فصیح در اشعار عربی دسترسی کامل داشت و حافظ قرآن شریف نیز بود .

ابو مسلم مرد آزادیخواه ، عیار ، جوانمرد ، جهان پهلوان ، شمشیرزن ، تیردست ، دانشمند ، با درایت و با کفایت بود . ابومسلم برای برآورده شدن مقاصد ملی خود چون به اهل و بیت حضرت رسول الله (ص) احترام بی نهایت داشت ، بدین اساس ابتدا برای بقدرت رسانیدن خانواده کاکای گرامی رسول خدا (ج) عباس (رض) بر خلاف امویها مبارزه را آغاز کرد .

درین وقت اوضاع و احوال خراسان زمین از اثر مظالم خلفای اموی برای قیام از لحاظ آماده بود و مردم خراسان در نسبت پر داخت با ج و خراج به تنگ آمده بود .

بهمین منوال ابومسلم خراسانی با درایت و آگاهی کامل از اوضاع بزرگان عباسیها چون امام ابراهیم ملاقات و نقشه خویشرا با وی در میان گذاشت .

هدف ابومسلم از این سازش با عباسیان بر ضد امویان این بود که سازمان نیر و مند امویانرا بدستباری و کمک خود عرب از بین برداشته در اخیر کار با یکطرفه داخل مبارزه شده مردم خویشرا نجات بدهد .

ابومسلم در خراسان زمین در اثر اعتبار و حیثیت وجوانمردی که داشت شروع به فعالیت برای براندازی خلافت امویان نمود و در داخل خلافت با ویخالد بن برمک که شخصی عاقل، دانشمند، مدبر و سیاستمدار بود برای تضعیف امویان دست به کار شد.

ابومسلم با همکاری این خراسانیان و سایر عیاران بعد از جنگهای زیاد امویان را سقوط داده در سال (132 ق) ابوالعباس عبدالله سفاوح بن محمد بن علی بن - عبدالله بن عباس را برمسند خلافت رسانید. بدین ترتیب خلافت اعراب اموی بزور شمشیر و جانبازی ابومسلم خراسانی سقوط و حاکمیت عباسیان اساس گذاشته شد. بعد از آن ابومسلم به خراسان بازگشت و بحیث جهان پهلوان مستقل در داخل خراسان در بسط و توسعه قلمرو خویش و آهسته آهسته برای حصول استقلال کشور خود کوشید.

عباسیان و درباریان آن از این نیت ابومسلم و نیز شجاعت و دلاوری و نفوذ آن در مردمش آگاهی داشتند و همیشه ازین مرد مبارز در هراس بودند و چون با جنگ نمی توانستند بنا بران برای از بین بردن این مرد دلاور دست به نیرنگ زدند. خلیفه عباسی منصور سفاوح به بهانه حج و امور خلافت ابومسلم را بدر بارخواست و بعد از صحبت ابنداشمشیرش را از وی میگیرند و طبق نقشه قبلی اش نا جوانمزدانه چارنفر را که عقب پرده پنهان کرده بود ا مر به قتل این جوانمرد خراسانی میدهد که آن چارنفر با شمشیرهای زهر آلوده حمله نموده ابومسلم را گردن میزنند.

این حادثه بتاریخ (137 ق) اتفاق افتاد که ابومسلم صرف (37 سال) عمر داشت. با این چال و نیرنگ و نا جوانمردانه سلاله عباسیان جوانمرد خراسانی را به قتل رسانده اوراق تاریخ را با خون ابومسلم رنگین نموده و نام خویش را با این عمل نامردانه ثبت اوراق سیاه تاریخ کردند.

ابومسلم خراسانی عیار پیشه، مردم دوست، نیکوکار، دلاور و حاکمی بود که به قصرش در بان و حاجب ندا شت، لباس، خوراک و طرز زندگی اش ساده بود. سه زن داشت و از این زنها دو دختر داشت. درفشیرا که ابومسلم خراسانی برافراشت نخستین درفش آزادخواهی در سرزمین ما علیه تسلط اعراب بویژه عباسیان بود که با فداکاری و نثار خون عیاران و جوانمردان خراسانی کشورهای ما و رالنهر به آزادی و استقلال سیاسی نایل گردیدند. در مورد انتقال جسد بی سر ابومسلم خراسانی با یدگفت که:

ابومسلم یاران و همکاران مجرب و باوفای داشته است. شاید آنان جسد او را در هر کجاکه پیدا کرده به خراسان نقل داده و در لوگرده ای سرسبز و شادابی است که در آنجا مزار ابومسلم قرار دارد. این مزار (با عچه) دو در بند دارد از در بند اول که بگذرید در بند دوم مزاری کلان و عریضی از گل خام بچشم میخورد، بطرف سراین مزار سنگی است که در بالای این سنگ نقشهای خیلی زیبا و به خط عربی نوشته شده (سبحان ربکه ر بلعزت عما یصفون) تحریر یافته - در وسط قبر سنگ مرمری منقش شده که در وسط آن آیات قرآنی و بطرف دیگر آن شعر ذیل تحریر یافته:

چهل سال ابومسلم پهلوان

تبرکوفت بفرق مروان

ز عهد ثمرقند تا مصروری

بر انداخت تخم خوارج ز پی

بطرف روی دیگرش بخت ز بیای عربی کلمه شریفه طیبیه و آیات مبارکه سوره فتح و درود شریف مرقوم است

یعقوب لیث صفاری

(من این پادشاهی و گنج را از سر عیاری و شیر مردی بدست آورده ام نه از میراث پدر یافته ام . >

(از سخنان یعقوب لیث <

تاریخ آهینه تمام نمای از مبارزات، کارنامه ها و قهرمانان و مردان تاریخ بوده و انسان خود سازنده تا ریخ جامعه انسانی خویش است. یکی دیگر از آزادگان و طن عزیزما و موسس اولین دولت صفاری کشور ما در سال (290 - 245 ق) یعقوب لیث صفاری است. وی در یک خانواده فقیر مسگرزاده شد و در شهر زرنج در طفولیت شاگرد رویگر شد. در آنجا از ابتدای جوانی با عیاران و جوانمردان وطندوستان که برضد ظلم و ستم زمامداران عیاش عباسیان میرزمیدند آشنا و داخل حلقه آنان گردید. وی بزودی در حلقه عیاران آنجا نظر بشهامت و شجاعت و کفایت و کاردانی بدرجه سرهنگی رسید تا اینکه در سال 269 هجری ق و ولایات کشور بوی بیعت کرده وی را بعیث رهبر خویش برگزیدند. این امر در بار بغداد را بوحشت و تشویش انداخت. ابتدا خواستند وی را باحیله و نیرنگ و وعده وعیده بخود نزدیک و همدست بسازد تا وی از عزم رهایی مردمش از یوغ استثمارشان منصرف شود. اما از آنجاییکه یعقوب شخص مصمم و دارای عزم راسخ در جهت نجات و رهایی مردم از بهره کشی و مظالم زمامداران عباسیان بود هیچ یک از این حیلها آنها بروی کارگر واقع نشده و از اوامر و اطاعات آنان سرباز زده آماده رزم و پیکار با ایشان گردیدند.

در سال (262 هجری ق) بین سپاه یعقوب در محلی بنام (دیر العاقول) > دیر عاقول < و سپاه بغداد بسر کرده گی خود خلیفه جنگ شدیدی در گرفت. درین جنگ یعقوب و لشکریانش چنان مردانه و با شجاعت جنگیدند که مایه حیرت خلیفه و سپاهش گردیده و نزدیک به شکست بودند که خلیفه از حیلها و نیرنگ کار گرفته و در اثر آن یعقوب با سپاهش شکست خورده عقب نشینی نمود. یعقوب آزاد مرد و با غیرت این شکست را مایه شرمساری خود دانسته و در صدد تلافی آن برآمد. این مرد جنگجو در عمر شکست نخورده بود. این امر تار و پود و جوش را در آتش غیرت می سوختاند. بنا بر آن با تلاش زیاد سپاه خویش را دوباره تنظیم و به آرایش آن پرداخته دوباره آماده جنگ با خلیفه گردید. خلیفه که از دلاوری و شجاعت آن آگاهی عام و تام داشت و از آن در بیم و هراس بسر میبرد باز در صدد حیلها و نیرنگ بود.

از قضا شکست دیر عاقول هم بر رویه این مرد حساس و با غیرت تاثیر سو نموده و در بنوقت نازک وی را در بستر بیماری انداخت. خلیفه در بنوقت باریک موقح را غنیمت شمرده قاصد شخصی خویش را برای جلوگیری از جنگ نزد او فرستاده. یعقوب با وجود مریضی قاصد را بحضور خود پذیرفته قاصد هنگام حضور دید که از دربار و حاجب درکی نیست؛ سردار لشکر خراسان شخص بی تکلف و ساده در روی گلیم نشسته و با سپر جنگی خویش تکیه زده. در پهلوش شمشیر و دورتر از آن سفره ای با نان خشک و قدری پیاز و کوزه سفالین پر از آب قرار دارد. قاصد پیام خلیفه را بوی بیان داشت. یعقوب رو به او نمود گفت: > به خلیفه بگو، اگر از این مرض زنده ماندم همانا میان من و تو جز این شمشیر کسی دیگر فیصله نخواهد کرد. من در کودکی و جوانی با نان و پیاز زندگی کرده ام. از دستمزد حلال خویش به

سختی گذاره کرده ام؛ اگر در جنگ با تو باز شکست بخورم و باز به نان و پیاز خود رو آورده به آن خواهم ساخت و به بازمانده گان خویش درس خواهم داد که آنان بعد از من هم چنین کنند.

فرستاده خلیفه از صلابت و غیرت و احساسات مردمی یعقوب متعجب شده و هیجان آلوده برگشت پیامش را بخلیفه رسانید . اما دریغا که یعقوب لیث سر از بستر بیماری برداشت و بعد از 16 روز مرضی در سال (260 هـ ق) به جاویدانگاه

پیوست و بدین سان خلیفه عباسی از خطر بزرگی که از وجود این راد مرد شجاع احساس میکرد نجات یافت . اما راهیان و پیروان بعدی آن راه آنرا تعقیب نمودند . یعقوب لیث صفاری یکی از رجال نامدار تاریخ کشور ما است وی شخص ساده، بی تکلف و باوقار و مد برو بیدار و وطن دوست بود در انتخاب مردان رای صواب داشت سپاه را خوب و نیک می آراست ، خزانه اش از مال پر بود اما اسراف نمیکرد. فقیرانه می زیست غالباً در بالای پاره نمدی می نست سپرش را در عقب خود نهاده به آن تکیه می نمود حاجب و دربان قصر نداشت اگر میخواست بخوابد پارچه ای را بالای سر می انداخت و از سپرش بچیث تکیه استفاده میکرد ، غذا ایش عادی و ساده و غذا ی مردم فقیر بود. اکثراً به نان و پیاز بسنده میکرد. او سخت دوستدار فرهنگ و ادب کشور بود. چنانکه روزی که بر دشمنانش پیروزی یافته بود. شاعرانی او را بزبان عربی ستوده و اشعار شانرا بزبان عربی بحضورش خواندند که یعقوب آنرا نه پسندیده گفت:

> چیزیکه من اندر نیابم چرا باید گفت. باید بزبان خودم سخن گفت .<

زبان وی دری بود که آنرا سخت گرامی میداشت. وی را میتوان از حامیان بزرگ فرهنگ و ادب دری دانست که در دوره او و تا قرن های بعد از وی جانشینانش بر سیرت و کردار او رفتند و فرهنگ و ادب دری را پاس داشتند و در دوره <صفاریان> فرهنگ و ادب بمدارج تکاملی اش رسید . که نام نامی یعقوب لیث صفاری همیشه در تاریخ کشور مان چون اختر فروزان میدرخشد.

سلطان غزنه (افتخار خراسان)

محمود پسر بزرگ سبکتکین در شب دهم محر م 361 هـ مطابق نو مبر 961 م پا به عرصه وجود گذاشت و ما در ش دختر یکی از نجیبای زابلستان بود . سلطان محمود د زیر نظر پدرنا مور و مادر با عطف و پرورش یافت- تربیه مادر در احساسات ملی و وطنی او تاثیر گذاشت . سلطان در اوایل جوانی علوم متداول آنوقت را بخوبی فرا گرفته در علوم مذهبی نیز معلومات را تا سطح که قرآن شریف را حفظ نمود. در ادبیات هم مهارت بسزای داشت - از اول جوانی دوستان شعر و شاعری بوده در سیاست و مملکت داری سبکتکین شخصاً استاد او بود. پدرش تعلیمات سیاسی و نظریات خویش را در ر ساله نگاشته به محمود درس میداد - علاوه بر آن در فنون ادارای تحت نظر پدر به کمال رسیده و عملاً متصدی امور گردید و در جنگها و مجادلات حصه گرفت . سلطان محمود در امور نظامی نبوغ خارق العاده داشت - جنگها و فتوحات او به همه روشنان است . سلطان در جوانی کفالت پدر را در امور دولت داری انجام میداد و همین کار دانیش بود که پدرش حکومت زمین داور را برایش سپرد .

در شمشیر و نیزه بازی و تیراندازی بی مانند و زگار خویش گردید . در جنگ با امرای غوری سهم گرفت و در جنگ با جیپال با وجود که پانزده ساله بوده رول مهمی بازی کرد. 384 هـ (994 م) محمود در محاربه فایق ودر سیمجور با پدر خود شرکت ورزیده ثابت نمود که قوماندانان و جنرال لایقی است. دولت سامانی و

سبکتگین او را به سیف الدوله ملقب گردانده، فرماندهی ایالت و سپهسالاری قشون خراسان را باو دادند. محمود قبل از سلطنت برای عزل عبدالله بت محمد وزیحه سامانی که همدست ایلک خان ترکی محسوب میگردید و در برهم زدن مناسبات بخارا و غزنه می کوشید به همراهی بیست هزار عسکر تا بخارا رفت و چندین بار در حفظ نیشاپور و خراسان غربی بمبارزات پرداخته خطرات دشمنان آریانا را دفع نمود. پس از وفات سبکتگین محمود بسن بیست و هفت به سلطنت رسید. محمود در ماه ربیع الاول 388 هه مطابق ماه مارچ 998 م بر تخت غزنه جلوس نمود و لقب سلطان را اختیار کرد. سلطان محمود در اوایل سلطنت سیاست پدر را نسبت به امرای سامانی تعقیب نموده و با بطد و ستانه با بخارا قاپم کرد. دو پس از سقوط آن دولت آریانا را از خطر ایلک خانیها حفظ کرد.

در سال 999 میلادی ایالت غرستان و در سال 1002 م ایالت سیستان را به سلطنت خویش ضمیمه گردانید. سلطان محمود در سمارکند بیت آریانا را در غزنه اعلان نمود و از خلیفه عباسی و حکومت بغداد تقاضا کرد که او را بحیث شاهنشاه آریانا بشناسد. افاقا در بالله خلیفه عباسی به محمود خلعت فرستاده بعد ها لقب یمین الدوله را به وی عطا کرد.

محمود تصمیم گرفت که برای تسخیر هند و ستان یورش ببرد و هفده بار لشکر کشید و هر بار به تسخیر اراضی و حصول غنائم موفق شد. وی تمام پنجاب و قسمتهای شمالی و غربی را تصرف نموده و سلطه افغانستان را مانند عصر یونان باختری - کوشانی و هفتالی در هند و ستان احیا کرد.

در سال 1001 میلادی محمود جیبال را شکست داده شهز پشا و ررا که یکی از مراکز مهم و شرقی آریانا محسوب میگردید تسخیر و جیبال را محبوس کرده و وی بوسیله پرخاخن باجرهای یافت ولی خود را از روی تعصب و غیرت به آتش سوختاند. محمود در بین سالها ملتان را فتح کرد. ایلک خان کاشغری با قوای ترک با استفاذه از مصر و فیتهای محمود در هند برای براندازی آریانا و سلطه ترکهها به بلخ لشکر کشید - در مقابل سلطان محمود با قوای بزرگ افغانی بر عساکروی حمله نموده در سال (1107م) شهر زیبای بلخ این گهواره آریانای کهن را از دست ترکهها برون آورد و قوای ترکهها را برون کشید این فتح به ایلک خان ثابت کرد که تسخیر آریانا مانند ما و رالانهر سهل نیست و دیگر دست به چنین اشتباه نزد. در سال (1007م) یکده راجاهای هند و ستان به قیادت (آنند پال) فرزند جیبال متحد گردید تا پشا و ررا از چنگال غزنوی هانجات بدهند - لشکر کشی را آغاز نمود و در مقابل سپاه محمود بعد از نبردهای سنگین دشمن را شکست بزرگی داده قلعه کانگرا را نیز بدست آوردند و یکبار دیگر محمود شکست ناپذیری خویش را ثابت گردانید.

محمود در سال (1013م) کابل و قصدار را اشغال کرد. در سال (1018م) خوارزم را نیز قبضه نموده و در همین سال شهر متره را به تصرف خویش درآورد.

سلطان محمود از اهمیت مذهبی سومات که مهمترین مرکز هند ویزم بود اطلاع داشت وی برای فتح آن در سال (1024م) از راه ملتان رهسپار آنجا شد و بعد از اندک مدت به تسخیر آن موفق شده و در بهار سال (1026م) دوباره به غزنه موصلت نمود و این آخرین لشکر کشی محمود به آنجا بود.

سلطان بزرگ سرانجام در سال (1031 م) وفات نمود و ثابت کرد که یکی از بزرگترین پادشاهان عالم و مقتدرترین پادشاهان افغانستان است. محمود امپراطوری بزرگ آریانا را تشکیل داده و موقعیت این کشور را در جهان بالا برد. نه تنها در دوران او افغانستان نقطه نظرسیاسی - حربی و اقتصادی پیشرفته و متمدن بود بلکه زمان آریایی ها به علوم بسیاری دست یافته بود. در دربار وی علما - دانشمندان و شعرا ی زیادی وجود داشت.

عدالت و قضاوت در دستگاه اداری او نیز حاکم بود. با وجود عظمت و وقار شخصی سلطان - همه افراد مملکت میتوانست با کمال جرئت و با درشتترین کلمات در حضورش اعتراض نماید. محمود غزنوی بزرگترین و شجاعترین زمامدار افغانستان محسوب می شود. (پژوهشهای قبلی نویسنده وبسایت آریایی و اصلت)

بلخ در نشیب و فراز تاریخ

بلخ را مغولان را ویران کردند و مردمش را قتل عام نمودند. در دوره تیموریان تا اندازه شکوه گذشته را باز یافت ولی پس از بنای شهر مزارشریف در بیست کیلومتری آن بلخ رو به انحطاط گذاشت. در منابع تاریخی به خاطر موقعیت فرهنگی و تمدن بلخ از آن به نامهای مختلف مانند بلخ گزین، بلخ الحسناء، ام البلاد، ام القراء، بلخ بامی، قبه الاسلام، دار الفقاهه، دارالاجتهاد و ... یاد شده است. بلخ همواره کانون علم و فرهنگ بوده، و فضایی بزرگ را در دامان خویش پرورانیده است. از شمار مشاهیره و فرهیخته گان آن می تواند از مولانا جلال الدین محمد بلخی، رابعه بلخی، ابن سینای بلخی، امیر خسرو بلخی (مشهور به دهلوی)، ابولمؤید بلخی، حکیم خسرو بلخی، عنصری بلخی، ابوشکور بلخی، شهید بلخی، دقیقی بلخی، مولانا خال محمد خسته، و اصف باختری، علامه سید اسماعیل بلخی، محمد عمر فرزند، محمد حنیف حنیف بلخی، عبدالصمد جاهد و نام برد.

شکل گیری مزارشریف به حیث یک شهر در سال 855 خورشیدی آغاز گردید. در آن سال که سلطان حسین میرزا پادشاه تیموری هرات به استقبال از کشف آرامگاه حضرت علی کرم الله وجهه خلیفه چهارم اسلام با وزیر دانشمندان خود امیر علی شیر نوایی و یک عده از علما و فضلا مهندسین و معماران وارد این منطقه شد اساس یک شهر پیرامون روضه شریف گذاشته شد.

قبل بر آن موقعیت فعلی مزارشریف دهکده کوچکی بود که به علت نبود آب و امکانات زراعتی، زندگی در آن میسر نبود. سلطان حسین روی این ضرورت از دریای بلخ یک نهر آب کشید و آن را به نام نهر شاهی مسمی و جاری ساخت. با گذشت هر سال آبادی و اعمار منازل و امور باغداری و غیره در اطراف شهر وسعت پیدا کرد.

شهر مزارشریف در آن زمان دارای شش دروازه بود که به نام های دروازه شادیان، تاشقرغان، سیاه گرد، یخدان، قوادیان، چغدک یاد می شد. تا سال 1336 تقریباً شکل شهر به همان ساختار قبلی با کمی تحول و انکشاف باقی مانده بود و در همین سال به منظور انکشاف شهر و احداث امکانات عصری تقریباً هشتاد درصد آبادی های شهر تخریب و نقشه موجوده که در آن روضه شریف به حیث مرکز و در اطراف آن پارک ها و خیابان های وسیع در نظر گرفته شده بود، احداث گردیده و جاده ها به هر جانب شهر امتداد یافت. در تخریبات آن سال یک تعداد آبه های تاریخی و آثار گذشته هم تخریب و از بین رفت.

ماستر پلان موجوده ی شهر مزار شریف تا کنون نیز روی همان نقشه سال 1336 طرح شده و ساحه آبادانی و تکاتف نفوس بیشتر در قسمت های شرق و جنوب شهر در نظر گرفته شده است. شهر مزار شریف به 10 ناحیه مسکونی تقسیم شده .بازار ها و مارکیت ها تجارتي بیشتر در جاده های اطراف روضه ی شریف موقعیت دارند .

در ولایت بلخ اماکن تاریخی و مقدس فراوانی وجود دارد که همه آن بازتابگر قدامت تاریخی و فرهنگی این خطه می باشد، اینک به گونه مختصر می پردازیم به معرفی برخی از این اماکن :

آرامگاه حضرت علی کرم الله وجهه : تنها مسجد باقی مانده از دوره ی تیموری با مشخصات کاملی معماری آن دروه با سردر گنبد دندانه دار به سبک بناهای ریگستان و شاه زنده سمرقند در افغانستان می باشد. این مسجد به یاد بود خواجه ابو نثر محمد ابن محمد ابن محمود الحافظی البخارانی در سال 856 ه ق توسط حاکم بلخ میر فرید ارغوان ساخته شده است . در سال 995 ه ق توسط نواده ی خواجه به نام عبدالهادی ترمیم شده و سپس در سال 1080 ه ق مجدداً ترمیم گردیده است. در قرن 11 هجری مسجد در محیط مدرسه ی که سبحان قلی خان حاکم بلخ ساخت، قرار گرفت که سردر آن در سمت شرقی چار باغ فعلی موجود است. سالها بعد در اثر زلزله ی نیمی از گنبد فرو ریخته بود که در سال 1352 ه ش توسط کمک مالی دولت هند مجدداً احیا گردید .

مسجد نوگنبد : طبق نظر گروهی از باستانشناسان این مسجد قبلاً معبد بودایی بوده که در دوره ی اسلامی با اندک تعدیل به مسجد تبدیل گردید، اما نظر اغلب بر این است، مسجد نه گنبد حج پیاده بنایی است که از قرن 8 ام که مانند مساجد اولیه طرح ساده ی اسلامی با ستون های چوبی و پوشش گلی مسطح داشت و در 9 ام در دوران حکومت سامانی احتمالاً این مسجد توسط حاکمی ثروتمند احیا گردیده که با حفظ دیوار های اصلی مسجدی نو در داخل محیط قبلی ساخته شد، تئذینات و طح آن برگرفته از معماری گریک، بودایی و سامانی است که گجبری های آن یاد آور شکو معابد بودایی در بلخ را در خود دارد. اکنون این بنا قدیمی ترین مسجد اسلامی در افغانستان است. این بنا هنوز در قسمت مطالعه و تحقیق است که نمونه آن در حاقری تحقیقی استاد شهریار عدل می توان دید. در کنار مسجد مقبره عالم بزرگ دوره غزنوی نصیرالدین ابولقاسم یونس ابن طاهر ابن محمد ابن یونس النصیری نویسنده کتاب الهجه قرار دارد که در سال 411 ه ق وفات کرد . بخاطرکه انگشت تانرا از روی آفتاب برداریم توجه تانرا به منابع [architecture iran](http://www.architectureiran.com) ذیل جلب مینمایم .

ویکی پدیا دانشنامه آزاد رجوع نماید:

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%B3%D8%AC%D8%AF_%D9%86%D9%87%E2%80%8C%DA%AF%D9%86%D8%A8%D8%AF

درمورد زردشت ونوبهاربلخ بخاطر فرونشستن عقده های تنگ نظرانه وبلاگ درمهرآتشکده تارنمای زردشتیان ایران رامطالعه نماید.

<http://daremehr.persianblog.ir/post/170>

پنج شهر اهورایی سغد، مرو، بلخ، نسا و هرات ومعلوماتی همه جانبه از ماخذ وزبان نویسنده گان هموطننت از این آدرس قناعت تان رافراهم نماید.

<http://ghurjistan.com/archives/8826>

* * *



رفقا، دوستان عزیزانم! **وطندار**! لطفاً نظرات، پیشنهادات، انتقادات، مقاله ها، نوشته ها، مضامین و مطالب علمی و تحلیلی خود را جهت نشر به ادرس پوست الکترونیکس سایت بفرستید

admin@vatandar.at

مدیر مسوول : انجنیر هما یوسفی

صاحب امتیاز : انجنیرنجیب یوسفی

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «وطندار» می باشد



• [بسته گزیده های مقالات استادصبح کلک نماید](#)